**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه190 – 13/ 12/ 1397 اطلاق شرطیت و جزئیت برای ناسی /دوران امر بین اقل و اکثر /قاعده احتیاط**

خلاصه بحث:

بحث در اطلاق جزئیت و شرطیت نسبت به ناسی و کیفیت خطاب ناسی به ما عدای جزء منسی بود. در جلسه گذشته استاد دام ظله بیان کرد: ناسی در ظرف نسیان تنها به ما عدای جزء منسی تحریک می­شود و مطلقه بودن و مقیده بودن جزء، در زمان نسیان معقول نیست به همین دلیل باید حیثیث بیان دومی وجود داشته باشد که پس از رفع نسیان، تحریک به اعاده کند که این به معنای جزئیت مطلقه است یا لزوم اعاده را نفی کند که این به معنای جزئیت مقیده می باشد.

در این جلسه استاد دام ظله ضمن توضیح بیشتر این مطلب، بحث را جمع بندی می­کنند.

**تصحیح تکلیف ناسی به ما عدای جزء منسی**

مرحوم صدر تکلیف ناسی به ما عدای جزء منسی را به دو صورت تصویر کرده است که روحا این دو تصویر به هم بازگشت دارد.

1. تصویر اول آن است که مکلف به جامع دارای دو صنف تکلیف می شود. یک صنف، صلاه مشتمل بر نه جزء که مقارن با نسیان است و صنف دوم، صلاه مشتمل بر ده جزء.

2. تصویر دوم آن است که مأمور به مکلف، مقداری از ده جزء است که بدان التفات دارد. بنابراین ملتفت به ده جزء، مأمور به ده جزء است و ملتفت به نه جزء، مأمور به نه جزء می باشد.

در جلسه گذشته بیان شد: اگر تکلیف وحدانی متوجه به همه باشد، باید به عنوان مکلف به، التفات داشته باشند تا تحریک حاصل گردد و ناسی نسبت به عنوان تکلیف نمی تواند التفات داشته باشد. صنف مقارن با نسیان را نمی تواند التفات داشته باشد زیرا باید به نسیان خویش ملتفت باشد و صنف صلاه ده جزئی را نمی­تواند التفات داشته باشد زیرا مفروض آن است جزء دهم را نسیان کرده و بدان التفات ندارد.

در توضیح اشکال باید گفت: نفس «صلّوا» به تنهایی هیچ گونه محرّکیتی نداشته و تحریک به سبب آن متوقف بر علم به اجزاء صلاه است و ضمیمه «صلّوا» و دلیل معیّن اجزاء موجب ایجاد تحریک است. پس حتی اگر شارع بگوید: «صلّوا صلاه تامه» بدون علم به اجزاء صلاه تحریکی به صلاه تامه ایجاد نخواهد شد. در نتیجه باید به مصداق صلاه و آنچه به حمل شایع صلاه تامه است، التفات وجود داشته باشد تا از «صلّوا» تحریک حاصل شود. بنابراین تصویر شهید صدر که امر را وحدانی تصویر کرده، صحیح نیست.

اگر به گونه ای دیگر کلام شهید صدر تحلیل شود، سبب می شود تحلیل موجود در کلام مرحوم صدر با تحلیل موجود در کلام مرحوم آخوند امری واحد باشند.

شارع مقدس امر به صلاه کرده و اجزاء صلاه را تعیین می کند و این اجزاء را به عنوان جزء الصلاه و منضم به سایر اجزاء طلب می کند. در فرض مطلوب بودن صلاه دو جزئی در عالم ثبوت:

یا مطلوب شارع حتی از ناسی نیز صلاه ده جزئی است، در این فرض شارع نمی تواند ناسی سوره را به صلاه مشتمل بر سوره تحریک کند زیرا تحریک در مقام اثبات، تنها نسبت به اجزاء مورد التفات تحقق می یابد و اساسا تحریک نسبت به هر جزء، متوقف به التفات به آن جزء است و اگر به سایر اجزاء نیز التفات وجود داشته باشد، تحریک از خطاب تحقق می یابد. حال اگر مکلف جهل مرکب داشته و تصور کند مثلا به جای

سوره، آیه الکرسی واجب است، به سوره تحریک نشده و به آیه الکرسی تحریک می شود. در نتیجه تحریک تابع قطع مکلف است حتی اگر این قطع خلاف واقع باشد.

حال با این فرض که ممکن نیست ناسی به جزء دهم تحریک شود، دلیل دالّ بر جزئیت مطلقه جزء و لو در ظرف نسیان به چه معناست؟ آیا معنای آن این است که ناسی در حین نسیان تحریک به جزء منسی شود؟ این تصویر معقول نبوده و به همین دلیل، دلیل دالّ بر جزئیت مطلقه به غرض تحریک حین النسیان نیست. بلکه مقصود از آن تحریک حین الالتفات است بدین معنا که پس از زوال نسیان و حصول التفات، نماز را به صورت کامل و همراه با هر ده جزء اعاده کن.

اگر مطلوب شارع، جزئیت مقیده جزء در حال التفات باشد، دلیل دالّ بر جزئیت مقیده نیز نمی تواند ناظر به حین النسیان بوده و بیان کند: حین النسیان، جزء، جزئیت ندارد. زیرا نفی تحریک نیز متوقف بر امکان تحریک است و در ظرف نسیان، شارع چه اراده تحریک به جزء منسی داشته و چه نداشته باشد، تحریکی وجود نخواهد داشت.

در جلسه گذشته این مثال بیان شد که اگر شارع امر به اکرام زید کرده و مکلف به اشتباه، عمرو را زید تصور کرده است. در این فرض، مکلف به علت خطاب در تطبیق از امر به اکرام زید به اکرام عمرو تحریک شده است. حال یا مطلوب ثبوتی شارع در ظرف خطای در تطبیق، همان اکرام عمرو است یا مطلوب ثبوتی او اکرام عمرو نیست. مطابق مطلوب واقعی بودن شارع در ظرف خطای در تطبیق یا عدم آن، از امر اول قابل استفاده نیست. زیرا امر اول تنها نسبت به عمروی که مکلف خیال می کند زید است، تحریک کرده است. اما پس از حصول التفات، شارع می تواند عمل واقع شده در ظرف خطای در تطبیق را مطلوب ثبوتی خود دانسته و در نتیجه اعاده را نفی کند و می تواند عمل واقع شده در ظرف خطای در تطبیق را مطابق مطلوب خویش ندانسته و حکم به اعاده می کند. همانگونه که روشن است، خطاب دوم به غرض تحریک یا نفی تحریک حین حصول الالتفات است نه آنکه در حین الخطا به دنبال اثبات یا نفی تحریک باشد.

در بحث ما نیز مطلب به همین نحو است. شارع مقدس به تک تک اجزاء مانند قرائت، تکبیره الاکرام، رکوع، سجود و ... امر کرده است. غرض از امر به اجزاء نماز گاه تحریک حین فعل الصلاه است که تحریک نسبت به هر جزء، متوقف بر التفات به آن حین الصلاه است و تحریکی نسبت به جزء منسی تحقق نمی یابد. جزئیت مطلقه یا مقیده داشتن، به این معناست که حین الالتفات تحریک به اعاده ایجاد شده یا تحریکی به اعاده وجود ندارد. در فرض جزئیت مطلقه داشتن مثلا سوره، پس از التفات به جزئیت سوره، تحریک به اعاده آن تحقق می­یابد و جزئیت مقیده به معنای عدم لزوم اعاده پس از حصول التفات است.

با این مطالب روشن شد: برای تصحیح خطاب به ناسی لازم نیست تکلیف وحدانی فرض شود و حتی اگر در مقام اثبات تکلیفی وحدانی وجود داشته باشد، نسبت به تحریک باید متعدد فرض شده و تحریک حین العمل (حین النسیان) و تحریک بعد العمل (عند حصول الالتفات) را تصویر کرد. حیثیت تحریک حین العمل، تنها نسبت به اجزاء مورد التفات تحقق یافته و نحوه خطاب در آن تأثیری ندارد. تحریک بعد العمل، تحریک در زمان التفات است و مشکلی در آن وجود ندارد.

باید دانست: همانگونه که شهید صدر نیز بیان کرده، اصل اشکال، اشکال چندان محکمی نیست که نیازمند بالا و پایین کردن زیاد داشته باشد اما نه به زاویه دید شهید صدر. ایشان با تحلیلی که ارائه می دهند، از لبّ و واقعیت اشکال دور می شوند در حالی لبّ مطلب این است که جزئیت مطلقه است یا مقیده را نمی توان به نفس بیانی که در مقام تحریک یا عدم تحریک حین النسیان است، بیان کرد و باید بیان دومی که ناظر به زوال نسیان و حصول التفات است، وجود داشته باشد. حال چه در خطاب واحد این دو حیثیت بیانی را بیان شده باشد چه خطاب متعدد وجود داشته باشد.

حییثت تحریک نیز باید نسبت به هر یک از اجزاء به صورت مستقل در نظر گرفته شده و تحریک شارع به هر یک از اجزاء مشروط به التفات وجود دارد و در کنار تحریک به این جزء، تحریک به سایر اجزاء نیز دارد. به همین دلیل، تحریک یا حتی نفی تحریکی نسبت به اجزائی که التفات به آنها نیست، وجود نداشته و نباید تحریک به اجزاء مورد التفات را با جزء منسی در نظر گرفت. مثلا در فرض نسیان سوره، مکلف نمی تواند به صلاه مشتمل بر سوره تحریک شده و به صلاه غیر مشتمل بر سوره نا خود آگاه تحریک شده است. زیرا تخیل می کند نماز بدون سوره، نماز کامل است. شارع مقدس به علت وجود نسیان، نسبت به نفس سوره نمی تواند حین النسیان تحریک یا نفی تحریکی داشته باشد چه به عنوان مستقل و چه به عنوان جزء صلاه و منضم به سایر اجزاء. بنابراین جزئیت مطلقه سوره به معنای تحریک حین النسیان نیست همانگونه که جزئیت مقیده به معنای نفی تحریک حین النسیان نخواهد بود و مطلقه یا مقیده بودن جزئیت ناظر به بعد العمل و حصول الالتفات است که اگر جزئیت مطلقه باشد، تحریک به اعاده داشته و اگر جزئیت مقیده باشد، تحریک به اعاده را نفی می کند.

باید دقت داشت: مباحث مطرح در کلام بزرگان، ناشی از خلط بین عالم اثبات و ثبوت است. در فرض نسیان جزء دهم، در عالم ثبوت مطلوب شارع می تواند نه جزء مقید به جزء دهم بوده و می تواند مطلوب او در ظرف نسیان تنها نه جزء باشد اما در عالم اثبات چیزی که خارجا تحریک به آن تحقق می یابد، تنها نه جزء است چه مطلوب ثبوتی شارع نه جزء بوده و چه مطلوب ثبوتی او ده جزء باشد. به همین دلیل خطاب متضمن صرف تحریک دلالتی نسبت به این که مطلوب ثبوتی صلاه ده جزئی است یا صلاه نه جزئی، ندارد. به همین دلیل، برای کشف مقام ثبوت نیازمند دلیل اثباتی ثانویه هستیم که یا به صورت اخباری بیان کرده: نماز نه جزئی واجد ملاک است (در فرض جزئیت مقیده) یا فاقد ملاک است (در فرض جزئیت مطلقه) یا به صورت انشائی به اعاده تحریک کرده (در فرض جزئیت مطلقه) یا لزوم اعاده را نفی کند (در فرض جزئیت مقیده). حال چه دو حیثیت تحریک حین النسیان و تحریک حین الالتفات، در خطاب واحدی بیان شده و چه این دو حیثیت در دو خطاب باشند.

**تطابق تحلیل مختار با لسان ادله**

در ادله شرعیه نیز اوامر شارع به همین نحو است. شارع در دلیلی امر به صلاه و امر به اجزاء کرده و در دلیل دیگری، بیان کرده: **«لا تعاد الصلاه الا من خمسه»**[[1]](#footnote-1) که این خطاب دوم بدین معناست که اگر این پنج چیز در نماز فراموش شد، باید اعاده صورت گیرد و در غیر این پنج شیء اعاده لازم نیست. پس حدیث لا تعاد دقیقا دلیل اثباتی جزئیت مطلقه و جزئیت مقیده است.

 دلیل دالّ بر رکن بودن رکوع نیز شبیه حدیث لا تعاد است و می تواند تحلیل جزئیت رکوع حتی در ظرف نسیان، به یکی از این دو مفاد باشد:

یا اخبار از این می دهد که نماز فاقد رکوع، فاقد ملاک است که بالملازمه لزوم اعاده را می رساند زیرا با فرض فقدان ملاک، نماز مأمور به فوت شده و به همین دلیل باید اعاده شود.

یا در حالت التفات به ترک نسیانی رکوع در صلاه، تحریک به اعاده دارد.

در مقابل دلیلی که در ظرف ترک یکی از اجزاء از روی نسیان بیان کرده: «تمت صلاته» یکی از این دو مفاد را می رساند:

یا اخبار می دهد نماز در ظرف نسیان واجد ملاک بوده است.

یا تحریک به اعاده در ظرف التفات به جزء منسی را نفی می کند.

**جمع بندی**

امر شارع به اجزاء به هر کیفیتی که باشد، نسبت به ناسی حین النسیان تحریکی نداشته و تحریک مختص به فرض التفات است. پس از رفع نسیان و حصول التفات، نیز شارع می تواند محرّکیت ایجاد کرده و بیان کند: «لم تصح صلاته»، «تعد الصلاه»، «اعاد الصلاه»، «الصلاه باطله» و مانند این تعابیر یا محرکیت را نفی کرده و بیان کند: «صحت صلاته»، «لا تعاد الصلاه» و مانند این تعابیر.

به نظر می رسد راه حل های مذکور برای تصحیح خطاب ناسی به ما عدای جزء منسی به یک جا بر می گردد. همانگونه که در جلسات گذشته بیان شد: اگر نماز نه جزئی در ظرف نسیان ذات ملاک باشد، از نظر اثباتی لازم نیست شارع جزء دهم را مقید به حال التفات کند زیرا در حال نسیان تنها نه جزء انجام شده و به خودی خود، مطلوب شارع تأمین می گردد. به همین دلیل تعبیر مرحوم آخوند صحیح نیست. ایشان بیان کرده: خطاب به صلاه کامل تنها مختص به ملتفت است و نسبت به ناسی نه خطاب به صلاه کامل و نه خطاب به صلاه ناقص وجود ندارد. ولی غرض شارع نسبت به ناسی به جهت خطاب به ملتفت، حاصل است و به همین دلیل، نیازی به امر به ما عدای جزء منسی نسبت به ناسی وجود ندارد. در حالی که می توان گفت: با فرض مطلوب بودن سایر اجزاء در حق ناسی و علم شارع به تحریک ناسی به ما عدای جزء منسی از خطاب به صلاه کامل، غرض شارع از خطاب به صلاه کامل، تحریک ناسی به ما عدای جزء منسی نیز می باشد. زیرا همانگونه که بیان شد: فواید مرتّب بر امر، در فرض علم به این فواید، لا جزم غرض آمر نیز هست و شارع چون عالم به تحریک ناسی به ما عدای جزء منسی است، این فایده غرض او نیز خواهد بود.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

1. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏2، ص: 152، ح 55 رَوَى زُرَارَةُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ7 أَنَّهُ قَالَ: لَا تُعَادُ الصَّلَاةُ إِلَّا مِنْ خَمْسَةٍ الطَّهُورِ وَ الْوَقْتِ وَ الْقِبْلَةِ وَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ ثُمَّ قَالَ الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ وَ التَّشَهُّدُ سُنَّةٌ فَلَا تَنْقُضُ السُّنَّةُ الْفَرِيضَةَ. [↑](#footnote-ref-1)